

تاریخ نگری و تاریخ نگاری

فصلنامه علمی - پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهراء

سال نوزدهم، دوره جدید، شماره ۱، پیاپی ۷۶، بهار ۱۳۸۸

نمودهای ناسیونالیسم در کتاب‌های درسی تاریخ دوره ی پهلوی اول

غلامرضاوطن دوست^۱، دکتر سیمین فصیحی^۲

زهرا حامدی^۳

چکیده

بی تردید، نظام آموزشی، یکی از مهم ترین پایه های هر جامعه به شمار می آید، که ضمن اثرگذاری بر دیگر نظام های اجتماعی، از آنها نیز تأثیر می پذیرد. دولت پهلوی اول با هدف مدرن سازی کشور، از جمله این عرصه رامورد توجه خود قرار داد. از آنجا که هر نظام سیاسی دارای شاخصه هایی است، یکی از اصلی ترین شاخصه های عصر پهلوی اول ملی گرایی (ناسیونالیسم) بود، که در این دوره در شکل میهن دوستی، شاه-پرستی، توجه به نژاد آریا و گذشته گرایی با تکیه بر دوران باستان بروز یافت. در این عصر میهن دوستی در پیوند نزدیک با مولفه های شاه پرستی و

۱. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه شیراز gvatandoust@auk.edu.kw

۲. استادیار گروه تاریخ دانشگاه الزهراء (س) fasihis@gmail.com

۳. دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه الزهراء (س) Z_hamedi2003@yahoo.com

تاریخ تصویب: ۸۸/۴/۲۰

تاریخ دریافت: ۸۷/۸/۲۰

باستان‌گرایی قرار گرفت و در بخش‌های مختلف اجتماع آن دوره از جمله نظام آموزشی و به ویژه در تدوین کتاب‌های درسی تأثیر گذاشت. این مقاله تبلور پدیده ناسیونالیسم در کتاب‌های درسی تاریخ را با تکیه بر مقطع ابتدایی مبنای پژوهش قرارداد است و به این سؤال پرداخته است که پدیده ناسیونالیسم در این دوره چه تأثیری بر محتوای کتاب‌های درسی تاریخ گذاشت. پرسشی که پاسخ آن در "باستان‌گرایی"، "میهن دوستی" و "شاه پرستی" به مثابه مظاهر ناسیونالیسم در متون درسی تاریخ جستجو شده است.

واژه‌های کلیدی: پهلوی اول - رضاشاه - ناسیونالیسم - کتاب‌های درسی تاریخ - نظام آموزشی

مقدمه

دولت پهلوی اول همزمان بر ناسیونالیسم و مدرنیزاسیون به مثابه رویکرد هایی که می بایست ایران را متحول سازند، تکیه می کرد؛ رویکرد هایی که به نحوی مستقیم در نظام آموزشی و به تبع آن در تدوین کتاب های درسی تأثیر می گذاشت. با مبنا قرار دادن این آگاهی تاریخی در باره ی دوره ی پهلوی اول، نویسنده ی مقاله حاضر در صدد است تأثیر ناسیونالیسم را در کتاب های درسی تاریخ مقطع ابتدایی بررسی کند. توجه به این مقطع تحصیلی به لحاظ تأثیر پذیری دانش-آموزان در این سطح سنی از محتوای کتاب‌های مورد بحث، اهمیت ویژه‌ای دارد. این پرسش که تأثیر ناسیونالیسم در تدوین کتاب های درسی تاریخ چگونه بود و از طریق چه شاخصه هایی متبلور شد در پژوهش های تاریخی مربوط به دوره ی پهلوی اول مورد توجه جدی قرار نگرفته است. در باره ی ناسیونالیسم دوره ی پهلوی اول آثاری نوشته شده است؛ که از آن میان می توان به دو کتاب مرتبط با این مقاله اشاره کرد: *تبار شناسی هویت جدید ایرانی*، نوشته محمد علی اکبری و *باستان‌گرایی در دوران معاصر ایران* نوشته رضا بیگدلو. در کتاب نخست، نویسنده پژوهش خود را حول محور هویت در دوره ی قاجار و پهلوی سامان داده است، و در دومی آنچه

مبنا قرار گرفته، باستان گرایی در تفکر اندیشه ورزان معاصر است. از این رو، جستار حاضر را باید یکی از نخستین پژوهش‌هایی به شمار آورد که با گذر از کلیات و تمرکز بر جزئیات و دقیق، مظاهر و تجلیات ناسیونالیسم را در متون درسی تاریخ دوره ی پهلوی اول در کانون تامل خود قرار داده است.

نویسنده ی مقاله در گام نخست کوشیده است، اولاً پاسخی نظری بر چیستی ناسیونالیسم فراهم آورد، و ثانیاً تجلی این ایدئولوژی را در متون درسی تاریخ دوره ی پهلوی اول از طریق عناصری مانند میهن پرستی، شاه پرستی، توجه به نژاد آریایی، و گذشته گرایی، پی گیری کند؛ عناصری که در متون درسی تاریخ به روشی ویژه به هم آمیخته شده بودند. نگارنده ضمن تاکید بر این موضوع که توجه به تدوین کتاب های درسی تاریخ از سوی تحصیل کردگان، و رویکرد ناسیونالیستی این متون به تاریخ، هر دو، متأثر از شرایط زمانه بوده اند، نتایج پژوهش خود را نشان داده است.

ناسیونالیسم و دیدگاه‌های ناسیونالیستی پیش از سلطنت پهلوی اول و در طی آن

ناسیونالیسم:

ناسیونالیسم، (ملت باوری یا ملی گرایی) را نوعی آگاهی جمعی یعنی آگاهی به تعلق به ملت یا آگاهی ملی تعبیر کرده اند، که غالباً پدید آورنده ی حس وفا داری، شور و دل‌بستگی افراد به عناصر تشکیل دهنده ی ملت، یعنی نژاد، زبان، سنت ها، عادات و ارزش های اجتماعی و اخلاقی و به طور کلی فرهنگ می شود. (آشوری، ۱۳۷۹: ۳۱۹)؛ به بیان دیگر نوعی جریان فکری - عقیدتی است که به تعالی بخشیدن به ملت، گذشته هایش، کیفیات و خواسته هایش گرایش دارد (بیرو، ۱۳۶۶: ۱۳۹). رشد ملت باوری از ویژگی های یک دوره ی تاریخی است که ملت ها در طی آن به صورت واحد های سیاسی مستقلی در آمدند و اصل حاکمیت ملی به رسمیت شناخته شد و این دوره در اروپا از قرن ۱۷ تا اواخر قرن ۱۹ به طول انجامید. قرن ۱۸ در اروپا، که انقلاب فرانسه در آن به وقوع پیوست، دوران پیدایش "دولت ملت ها" به معنای جدید و دوره ظهور دولت

های ملی بود که بر پایه مفهوم نوین ملت شکل گرفت. (آشوری، ۱۳۷۷: ۱۷۸؛ کاتم، ۱۳۷۱، مقدمه ۲۴)

قبل از شکل‌گیری مفهوم ملت، مفهوم قومیت مطرح بود و از جمله ی عناصر سازنده ی قومیت، زبان و فرهنگ و نیاکان و تاریخ مشترک است. اما میان ملت و ملیت از یک سو، و قومیت از سوی دیگر، تفاوت وجود دارد. وجدان قومی هویت خود را در همخونی، همزادی، هم‌زبانی، همدینی و زیستن در بستر فرهنگ قومی جستجو می‌کند؛ حال آنکه وجدان ملی، اگر چه آن عناصر را به کار می‌گیرد، اما عنصر ویژه‌ی آن تعلق داشتن به دولت ملی یا قدرت برخاسته از ملت است (آشوری، ۱۳۷۷: ۱۷۷-۱۷۸).

بر پایه ی نظر آنتونی گیدنز، دولت ملی دستگاهی سیاسی است که در محدوده‌ی مرزهای سرزمینی مشخص حق مالکیت دارد و می‌تواند با نظارت بر قدرت نظامی از ادعای حاکمیت خود پشتیبانی کند، و بسیاری از شهروندانش نسبت به هویت ملی آن احساس تعهد دارند. وی ظهور ناسیونالیسم را با پیدایش دولت ملی در پیوند دانسته است (آنتونی گیدنز، ۱۳۷۱: ۳۴۱). در حقیقت، ناسیونالیسم بر تفکری که پیش از انقلاب کبیر فرانسه رایج بود و اقتدار سیاسی را ناشی از وراثت و حقوق الهی، قوانین طبیعی می‌دانست، غالب شد. (الکشال و دیگران، ۱۳۷۵: ۲۱۶). ناسیونالیسم در جنبه‌های مختلف و بنا به این که در کدام نظام حکومتی قرار گیرد، شکل اهدافش متفاوت است و سپس بروز می‌یابد. (بارکلی، ۱۳۶۹: ۵).

در نیمه ی اول سده ی ۱۹ در اروپا، ناسیونالیسم با دموکراسی و لیبرالیسم و قانون‌طلبی همراه بود، اما در اواخر این سده صورت تجاوز گرانه به خود گرفت و با رقابت‌های نظامی و تجارتي و همچنین با توسعه طلبی و امپریالیسم به زیان ملت‌های دیگر در آمیخت و در سده ی ۲۰ ناسیونالیسم اروپایی یکی از عناصر اصلی فاشیسم گردید (آشوری، ۱۳۷۹: ۳۲۰). به طور خلاصه، می‌توان گفت که ناسیونالیسم در غرب در سه جهت اصلی رشد کرد. نخست در جهت هوشیاری و آگاهی ملی که نشانه ای بود از پیوند‌های معنوی هر ملتی، دوم در جهت حاکمیت ملی یعنی آزادی ملی و حق تعیین سرنوشت و نیز شناختن اراده ملت به عنوان یگانه منشأ قدرت دولت و

بر انداختن حکومت‌های مطلقه و تأسیس دموکراسی؛ سوم در جهت تعصب ملت پرستی که حاکی از تفوق نژادی اروپایی بود (آدمیت، ۱۳۵۷؛ فصیحی، ۱۳۷۲: ۱۵۱-۱۵۲).

بروز ناسیونالیسم که در دگرگونی‌ها و تحولات جوامع اروپایی ریشه داشت و تحت تاثیر زمینه‌های فکری، سیاسی و اجتماعی اروپا صورت پذیرفته بود، به سایر کشورها، از جمله مناطق شرقی، نیز سرایت کرد؛ اما دریافت غرب از ناسیونالیسم با دریافت شرق و نحوه‌ی ظهور آن، متفاوت بود.

تا آن زمان، زمینه‌هایی از ناسیونالیسم در اندیشه‌ی ایرانیان وجود داشت، چنان که آنان خود را به عنوان مردمی از نژاد آریایی می‌شناختند (همان، ۱۵۳)؛ اما در اواخر سده‌ی نوزدهم ایده‌ای نوین از این پدیده، ملهم از غرب، شکل گرفت.

روزنه‌ی ورود اندیشه‌ی ملیت و وطن پرستی به ایران از طریق اندیشه‌گران عصر قاجار صورت پذیرفت. مناسبات ایران و اروپا به تدریج موجب آگاهی اندیشه‌گران از پیشرفت‌ها و تحولات اروپا شد. آنان از ابعاد مختلف به مقایسه‌ی وضعیت ایران با غرب پرداختند و به نگارش و ارایه‌ی آثار خود دست یازیدند. در آثار اندیشه‌گران عصر ناصری گرچه وجه غالب نوشته‌ها در خصوص تغییر در نظام سیاسی و ایجاد قانون بود؛ اما در برخی از این آثار، علاوه بر موارد یاد شده، مساله‌ی وطن و ملیت نیز مطرح شده بود و آنان در حقیقت از سردمداران فکر ناسیونالیستی ایران سده نوزدهم بودند. نوشته‌های اندیشه‌گرانی مانند فتحعلی آخوندزاده، جلال‌الدین میرزا قاجار، مستشار-الدوله‌ی تبریزی، طالبوف و میرزا آقاخان کرمانی، حاکی از این امر است. مفهوم وطن به معنای وسیع ایران زمین و در مفهوم کامل سیاسی آن، در خلال آثار آنان بازتاب یافت. فتحعلی آخوندزاده موجد و طراح ناسیونالیسم باستان‌گرا (و به تعبیری دیگر ناسیونالیسم نژادگرا) در این دوره بود. وی آگاهان‌دین ایرانیان با طرح گذشته‌ی تاریخی مشترک و هویشان را وجهه‌ی همت خود قرار داد. سپس، آقاخان کرمانی با تأثیرپذیری از آخوندزاده و البته با بسط بیشتر به این مساله پرداخت. احیای گذشته‌ی باستانی ایران در نوشته‌های آخوندزاده عمدتاً با عرب‌ستیزی همراه بود، و در آثار آقاخان کرمانی با توصیفی مفصل و مشروح از دین زرتشت، به عنوان کامل‌ترین و مترقی‌ترین کیش باستانی که در گذشته متعلق به ایرانیان بود، صورت پذیرفت (آدمیت، ۱۳۵۷: ۲۷۷-۲۷۹).

توجه به عنصر زبان فارسی به عنوان زبان ملی، در تفکرات این دو اندیشه گر و جلال‌الدین میرزا بازتاب داشت. ایشان قوام هر ملت را به زبانش و آن رایکی از عوامل ایجاد ملیت می‌دانستند.

از سویی، روزنامه‌هایی همچون وطن، که توسط میرزا حسین خان سپهسالار منتشر می‌شد به طرح مفهوم جدید وطن پرداختند؛ و میهن پرستی را اولین وظیفه ی مدنی و فضیلت اجتماعی افراد هر ملت دانستند (سرنا، ۱۳۶۲: ۱۶۰). روزنامه‌های دیگر، که در خارج مرزهای ایران به چاپ می‌رسیدند مانند/ اختر، از ارائه‌دهندگان مفهوم وطن پرستی در معنای جدید آن بودند و مطالب خود را با طرح گذشته ی باستانی و پادشاهان اسطوره‌ای ایران پیوند می‌زدند. (اختر، ۲۱ صفر ۱۲۹۴: ۳۲۱، سال سوم).

در روزنامه‌های عصر مشروطیت، گفتمان وطن مدارانه با استعاره ی جدید مادروطن پیوستگی یافت و وجه آزادی آن منبعث از شرایط عصر و ایجاد حاکمیت قانون بارز و روی ملت متمرکز شد؛ به گونه ای که به بر کناری استعاری شاه از مقام پدر مهربان وطن و مشروعیت زدایی از او انجامید، و نجات مادروطن آن هم به دست فرزنداننش ضروری به شمار آمد (توکلی طرقي، ۱۳۸۲: ۹۱-۹۲). به طور نمونه، روزنامه‌ی *حبل‌المتین* در مقالات خود خوانندگان را، فارغ از تفاوت‌های دینی، مذهبی، زبانی، نژادی، ایلی و قبیله‌ای، با نام واحدی تحت عنوان ایران یا انبای وطن خطاب کرده و غیرت‌خواهی آنان را در راه سربلندی وطن به میان آورده است (اکبری، ۱۳۸۴: ۶۵).

همچنین، در این عصر، مفهوم ناسیونالیسم به منظور حفظ مادر وطن از دست بیگانگان و دفاع از آن در برابر تجاوزات آنان بروز و ظهور یافت (مسعودالملک، ۱۳۳۶ق: ۳۲۰، ج ۵). هر چند عصر مشروطیت در گسترش مفهوم ملیت موثر افتاد و زمینه ی تأسیس دولت-ملت را به معنای تازه ی آن فراهم آورد، و با تدوین قانون اساسی و متمم آن حقوق دولت-ملت جدید ایرانی شکل گرفت و نقش ملت پر رنگ شد، لیکن شرایط پس از مجلس دوم، گرایش اندیشه‌گران را به سمت و سوی حاکمیتی مقتدر کشاند که تنها راه علاج و خروج از بحران آن تشخیص داده شد و مجالی برای ایجاد دولت نوین باقی نگذاشت (اکبری، ۱۵۱).

ناسیونالیسم این دوران بار معنایی خاصی یافت. تاکید فراوان نخبگان و اندیشه‌گران با طرح ناسیونالیسم باستان‌گرا که رگه‌هایی از آن پیش از مشروطیت وجود داشت و پیوند یافتن با حب

وطن وضعف دولت قاجار، بهشت گمشده باستانی را برجسته کرد و به دست گیری این تفکر از جانب حاکمیتی مقتدر که زایش دوباره پدر وطن بود، ناسیونالیسم ایرانی را آفرید که با ناسیونالیسم اروپایی شباهتی نداشت.

بدین ترتیب دیدگاه ناسیونالیستی نخبگان سال‌های پس از جنگ جهانی اول تا شروع سلطنت پهلوی اول، در راستای آرمان آن‌ها در خصوص ایجاد حاکمیتی مقتدر مطرح شد. آنان به منظور رفع بحران و شرایطی که از مجلس دوم تا سال‌های پس از جنگ جهانی اول ایجاد شده بود، تنها راه نجات کشور را تأسیس حکومتی مقتدر با داشتن دیکتاتوری اهل علم و عمل می‌دانستند (مشفق کاظمی، ۱۳۰۳، ۳-۱۱، ش ۱) و تداوم این حکومت را فقط منوط به توجه و اجرای پدیده‌ی ناسیونالیسم و بیداری ملی قرار می‌دادند (افشار، ۱۳۰۲، ۱۴۱، ش ۳).

برای بیداری و آگاه نمودن ملت، تهییج احساسات ناسیونالیستی مبنا قرار گرفت. این تهییج با محور قرار دادن توجه به عصر باستان از ابعاد مختلف به عنوان عالی‌ترین و باشکوه‌ترین تمدن بشری، و ارج نهادن به فکر گذشته طرح گردید (کاظمی، ۱۳۰۲: ۵۵۶-۵۵۹، ش ۱۱-۱۲) آنان چگونگی ارایه‌ی آگاهی به ملت را، با اظهار علاقه و محبت و برتری دادن به نژاد ایرانی و علی‌الخصوص توجه به نیاکان و گذشتگان در دوران باستان و الزام در برتری دادن بر سایر شؤونات اجتماعی دانستند (کاظم‌زاده ایرانشهر، ۱۳۰۳: ۴۳۵، ش ۸).

در بین نخبگان این دوره، کاظم‌زاده ایرانشهر گفتمان ناسیونالیستی را بیش از سایرین با رویکردهای فرهنگی مطرح کرد. شرایط مکانی و عدم حضور او در ایران در ارایه‌ی گسترده اندیشه ناسیونالیستی تأثیرگذار بود. وی معتقد بود معارف (فرهنگ) باید عهده‌دار فکر ناسیونالیستی و اشاعه‌دهنده‌ی آن باشد. بر همین اساس، اولین و اصلی‌ترین پایه‌ی معارف را ملیت قرار داد (همان، ۴۳۹). از دیدگاه وی هر عقیده و فکری که در ایران منتشر می‌شد، می‌بایست حس ملیت ایرانی از آن بر می‌خاست. در همین راستا به زعم وی در قانون اساسی، برنامه درسی مدارس، کتاب‌های درسی، مطبوعات و خطابه‌ها و سخنرانی‌ها، محتوا و تار و پودش ایرانی بودن را می‌بایست به نمایش می‌گذاشت و جلوه‌ای از ملیت ایرانی می‌بود (همانجا).

این نخبگان به منظور هویت‌بخشی و ایجاد انسجام و وحدت ملی به ملت، توجه خود را بر شناساندن گذشته باستانی قرار دادند و این افکار تا سال‌های پس از جنگ جهانی اول معلول شرایط مجلس دوم بود.

بدین ترتیب جهت غالب نوشته‌های این دوره، خط‌دهی به دولت به منظور ایجاد آگاهی، انسجام و حفظ استقلال و جلوگیری از نفوذ و برتری یافتن بیگانگان با ایجاد احساسات وطن‌پرستانه بوده؛ و مهم‌ترین دستگاہ برای به وجود آوردن این حس، نظام آموزشی بوده است. به گونه‌ای که توسعه‌ی مدارس و نشر روزنامه (به ویژه در مناطق مرزی) در نوشتار محمود افشار (افشار، ۱۳۰۴، ۶، ش ۱) و تغییر در برنامه‌های مدارس و کتاب‌های درسی در نوشته‌ی کاظم‌زاده ایرانشهر راه‌های ایجاد آن بیان شده است.

کاظم‌زاده ایرانشهر در ادامه‌ی نظریات خود، مبنای ایجاد و ترویج حس ایرانیّت و میهن‌دوستی و چگونگی درج آن‌ها در کتاب‌های درسی را آموزش و تدریس اندیشه، اقدامات و آثار خلق شده بزرگان و رجال نامور گذشته‌ی ایران قرار داد (کاظم‌زاده ایرانشهر، ۱۳۰۵: ۲۷۱-۲۷۴، ش ۵). در همین راستا، جدولی از مشاهیر ایران در عرصه‌های مختلف از جمله سیاست، ادب و فلسفه تنظیم نمود و خواهان توجه وزارت معارف به تدوین محتوای دروس مدارس بر اساس آن شد. در این جدول پادشاهان را در ستون اول قرار داد که عمدتاً به پادشاهان عصر باستان شامل؛ کوروش، داریوش، اردشیر بابکان، انوشیروان اختصاص داشت و از دوران اسلامی یعقوب لیث صفاری، شاه اسماعیل اول، شاه عباس کبیر و نادرشاه و در ستونی دیگر شاعرانی نظیر فردوسی، حافظ و سعدی و تعدادی دیگر را نام برده بود. (همانجا)

کاظم‌زاده ایرانشهر، رویکرد توجه به احوال بزرگان را از عملکرد کشور فرانسه اقتباس کرد. کشور مذکور، حس میهن‌پرستی و غرور ملی را با مبنای قرار دادن تدریس احوال بزرگان و رجالش در کتاب‌های درسی به ویژه کتاب‌های دبستان به وجود آورد (همان، ۲۷۱). بدون شک، توجه به داشته‌ها در گذشته‌ی هر کشور به منظور ایجاد هویت ملی در اواخر قرن نوزدهم و قرن بیستم از جمله مسائل مهمی بود که نخبگان و سیاستمداران کشورها به آن دست یازیدند.

فروغی نیز که نه فقط یک نخبه سیاسی، بلکه نخبه‌ای فرهنگی بود و در فعالیت‌های فرهنگی از جمله نگارش کتاب و انتشار روزنامه ید طولایی داشت، گذشته تاریخی مشترک را مهم‌ترین اصل و مبنای ملیت قرار داد (فروغی، ۱۳۱۲: ۷۴۷-۷۴۸، ش ۱۱۴) و از این نظر با رشیدیاسمی (رشیدیاسمی، ۱۳۰۶: ۶۲۹-۶۳۱، ش ۹) اتفاق نظر داشت.

از دید آنان این گذشته‌ی تاریخی، شامل دوران باستان می‌شد و ایجاد وحدت ملی فقط از طریق طرح گذشته‌ی باستانی به دست می‌آمد (همان، ۶۳۱).

دیدگاه‌های باستان‌گرایانه‌ی ذبیح بهروز و ابراهیم پور داوود نیز در این دوره حایز اهمیت است. گستره‌ی آثار پورداوود که عمدتاً مبتنی بر شناساندن فرهنگ و تمدن دوران باستان بود (بیگدلو، ۱۳۸۰: ۱۹۴-۲۰۱) و تأکید بهروز بر پالایش زبان فارسی و تعلق داشتن این زبان به مردمانی اصیل و فرهنگ دوست، حاکی از توجه آنها به گذشته باستانی است. (بهروز، ۱۳۱۳: ۵۱)

در این دوره دیدگاه دیگری به دیدگاه باستان‌گرایی و گفتمان وطن محوری گره خورد و فدانمودن جان در راه وطن، باشاه پرستی عجین و همراه گردید. بر اساس این دیدگاه «وطن پرست بی هیچ قید و شرطی آب و خاک و جایگاه نیاکان و زادگاه خود را دوست بدارد و هر چه بدان متعلق است چه خوب و چه بد، به سر حد ستایش و با کمال ایمان و حضور قلب پرستد و آن را بر هر چه دیگران دارند ترجیح بدهد.» (نفیسی، ۱۳۴۵، ۷۶). تمام فعالیت‌های فرد می‌بایست در جهت خدمت به موطنش و فدانمودن جان در راه آن باشد و در ازای آن «به هیچ پاداش مادی چشم نداشته باشد.» (همانجا) اومی بایست شاه خود را سایه خدا داند و امر او را وحی (سند، ش ۳۵۷۳: ۲۹۱۰) و همواره حس شاه پرستی را در نظر داشته، پادشاه خود را عزیز و میهن خود را گرامی و ارجمند بداند (همان، ۳).

این متن نشان از طرح ستایش از شخص اول مملکت داشت، به گونه‌ای که در سرلوحه‌ی تمامی امور، شعار خدا، شاه و میهن جلوه گر شده و دیدگاه‌های ناسیونالیستی باستان‌گرا به سمت و سوی پیوند دوست داشتن میهن با ستایش از شاه حرکت می‌کرد و بر محتوای کتاب‌های درسی تاریخ تأثیر می‌گذاشت.

محتوای کتاب‌های درسی تاریخ

پیشینه ی نگارش کتاب‌های درسی تاریخ قبل از سلطنت رضاشاه

سابقه‌ی نگارش نخستین کتاب‌های درسی تاریخ به پیش از پیروزی مشروطیت بازمی‌گردد. بر پایهی انجمن معارف در سال ۱۳۱۵ ه ق، و به دنبال آن، تأسیس مدارس به شیوه‌ی نوین، اعضای انجمن را بر آن داشت که مواد درسی را مشخص کنند. از این رو، تدوین درس تاریخ را مطمح نظر قرار دادند. هر چند تا پیش از تأسیس مدارس جدید، مکتب خانه‌ها مراکز اصلی آموزشی به شمار می‌رفتند، لیکن آنها فاقد تدریس تاریخ ایران بودند و به همین رو، کتاب‌هایی به منظور یاد دادن تاریخ ایران وجود نداشت. دارالفنون نیز، به عنوان اولین نهاد آموزشی جدید، و با تمام اهمیتی که جامعه ایران برایش قائل بود، فقط به ترجمه‌ی کتاب‌های تاریخی کشورهای اروپایی، به ویژه فرانسه مبادرت کرد (صفت گل، ۱۳۷۹: ۱۵۶) و محور آموزش درس تاریخ را تاریخ کشور های اروپایی قرار داد.

بدین گونه سابقه‌ی تدوین نخستین کتاب‌های درسی تاریخ، آن هم تاریخ ایران، به یک دهه پیش از پیروزی مشروطیت بازمی‌گردد. از جمله پیشگامان نگارش کتاب‌های درسی تاریخ، محمد حسین فروغی (ذکاءالملک) و فرزندش محمدعلی بودند. آن دو آموزش و تدوین تاریخ را در شکل دادن به افکار یک ملت و تربیت آنان مهم تلقی می‌کردند و حتی تأثیر تاریخ را به عنوان علمی برتر از دیگر علوم می‌دانستند و به اعضای انجمن معارف، گنجاندن تاریخ را به عنوان درسی خاص در مدارس تازه تأسیس، پیشنهاد نمودند (تربیت، ۱۳۱۸: ش ۲۰۵، ۸۲۱-۸۲۲). بدین ترتیب، نگارش نخستین کتاب‌های درسی تاریخ به آن دو تن محول شد، که از نخستین آنها می‌توان کتاب *دوره ابتدایی از تاریخ عالم* را نام برد (محمد حسین فروغی و محمد علی فروغی، ۱۳۱۸: ۱-۲۰). سپس، *تاریخ ملل قدیم مشرق* (محمد حسین و محمدعلی فروغی، ۱۳۲۷: ۱-۷) و *دوره مختصر تاریخ ایران* (محمدعلی فروغی، ۱۳۲۹ ق) نگاشته شد.

محتوای این کتاب‌ها از هر نظر تعمق انگیز است. در دو کتاب *تاریخ مختصر ایران* و *تاریخ عالم*، صفحات نخست به پادشاهان اسطوره‌ای اختصاص یافته و سرگذشت سلسله‌ها تا زمان حکومت ناصرالدین شاه ادامه داده شده، و در کتاب *تاریخ ملل قدیم مشرق*، در باب موضوع‌هایی مانند نژاد

و تکیه بر نژاد سفید و این که ایرانیان جزو این نژادند، سخن به میان آمده است. کتاب‌های دیگری که پس از پیروزی انقلاب مشروطه تا پایان عصر قاجار به رشته ی تحریر در آمدند، برگرفته از کتاب‌های فروغی ها بودند. آثار رمزی (رمزی، ۱۳۲۷ق)، قویم (قویم، ۱۳۲۷ق) و مترجم السلطنه (میرزا علی خان مترجم السلطنه، ۱۳۲۸ق) از این گونه اند. عباس اقبال نیز در پایان سلطنت قاجار کتاب *دوره ی تاریخ عمومی* را تحریر نمود. بخش نخست این کتاب به سودمندیهای تاریخ و نژادهای بشری اختصاص دارد، که بدون تردید از اندیشه های فروغی تأثیر پذیرفته است (اقبال آشتیانی، ۱۳۰۴: چاپ سوم، ۱-۷). وی نخستین فردی بود که از علم جغرافیا در مطالعات تاریخی بهره گرفت (صفت گل، همان، ۱۸۰).

تدوین کتاب‌های درسی در دوره ی پهلوی اول

تدوین اصولی کتاب‌های درسی و هماهنگ سازی آن با ویژگی‌های ناسیونالیسم حاکمیت پهلوی، در آغاز این عصر در دستور کار وزارت معارف قرار گرفت. در همین راستا، انتشار مجله ی *تعلیم و تربیت* از سوی وزارت معارف، ضمن این که گویای طرز تفکر نخبگان این عصر بود، تأثیر پذیری از شرایط سیاسی را نمایان می ساخت. این مجله از شماره های نخست با درج مقالاتی که محتوای آنها بر مبنای طرح احساسات و وطن پرستانه در تدوین کتاب‌های درسی بود، مطالب خود را آغاز کرد (مجله *تعلیم و تربیت*، ۱۳۰۴: ش ۱۹، ۲-۲۰).

در همین راستا، یکی از موادی که می توانست پاسخی به نظریات حاکمیت (که همسو با اندیشه ی نخبگان بود) به شمار آید، درس تاریخ بود. توجه به این درس تا سال‌های پایانی این عصر همچنان رو به افزایش داشت (صحیحی، ۱۳۲۰: ۳۲-۳۸). چرا که از یک سو کتاب‌های تاریخی قابلیت تأثیر پذیری بیشتری از فضای سیاسی، اجتماعی و فکری زمانه داشتند، و از سوی دیگر، ارائه ی گذشته‌ای پرافتخار و کوشش در راه ایجاد هویت، با بازگشت به گذشته ی باستانی از طریق کتاب‌های تاریخی، و مهم تر از آن، کتاب‌های درسی تاریخ، امکان پذیر به نظر می رسید. سال‌های ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۷ آغازی در راستای تحول تدریجی محتوای کتاب‌های درسی تاریخ ابتدایی بود. بر این پایه، می توان سه دوره را برای تدوین کتاب‌های درسی تاریخ در نظر گرفت:

دوره ی اول از ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۷؛

دوره ی دوم از ۱۳۰۸ تا ۱۳۱۷؛

دوره ی سوم از ۱۳۱۷ تا پایان سلطنت رضاشاه.

دوره ی اول، سال‌های ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۷. در فاصله ی این سال‌ها نظارت جدی بر محتوای کتاب‌های درسی تاریخ در دستور کار وزارت معارف قرار گرفت. محتوای این درس در سال‌های ذکر شده، ضمن آن که بر گرفته از محتوای کتاب‌های درسی تاریخ عصر قاجار بود، تفاوت‌هایی نیز با آنها داشت. بر اساس دستور وزارتی، نویسندگان می‌بایست وقایع عصر پهلوی را با محور قرار دادن اقدامات رضاشاه، در کتاب‌ها مطرح سازند. مباحث مقدماتی این کتاب‌ها نیز نسبت به سابق در خصوص ویژگی‌های ایرانیان در دوران باستان تفصیل بیشتری داشت. نویسندگان پس از نگارش کتاب، موظف بودند یک نسخه از متن نوشته شده را به وزارت معارف بفرستند. این موضوع پس از نظارت، در صورت تأیید، مشمول مراحل چاپ، توزیع و تدریس در مدارس می‌شد.

دوره ی دوم، سال‌های ۱۳۰۸ تا ۱۳۱۷. وزیر معارف وقت، یحیی خان قراگزلو، به تعدادی از نویسندگان -در حیطه ی تاریخ- پیشنهاد نگارش کتاب‌های درسی تاریخ داد. تحریر این گونه کتاب‌ها به قلم نویسندگانی خاص به اندازه ای اهمیت داشت که پس از تدوین، در چاپخانه ی همان وزارتخانه طبع و منتشر می‌شدند. همچنین، کتاب‌های درسی تاریخ از سال ۱۳۰۸ عمدتاً کلاس‌های پنجم و ششم را در برمی‌گرفت و دانش‌آموزان مقاطع پایین‌تر، وقایع تاریخی را با استفاده از کتابی با عنوان *کتاب/ابتدایی*، شامل فارسی، تاریخ و جغرافی، می‌خواندند. مطالب این کتاب‌ها در سال‌های دوم و سوم به وقایع سلسله‌های اسطوره‌ای اختصاص داشت، و در کلاس چهارم ابتدایی، علاوه بر کیانیان و پیشدادیان، به دوران باستان، با تکیه بر کوروش و داریوش اول و انوشیروان، پرداخته می‌شد. در حقیقت، سال ۱۳۰۸ پایانی بر پراکندگی متون درسی تاریخ محسوب می‌شد.

دوره ی سوم، از ۱۳۱۷ تا پایان سلطنت رضاشاه. در روزهای پایانی سال، ۱۳۱۶ بر اساس دستورالعمل وزارت معارف وقت، آنچه در کتاب‌های ابتدایی، دوران باستان و سلسله‌های

اسطوره‌ای و دوران اسلامی را در بر می‌گرفت، می‌بایست با تفصیل بیشتری درج شود. این امر نیز از سال تحصیلی ۱۳۱۷ به اجرا درآمد.

ویژگی‌های محتوایی کتاب‌های درسی تاریخ

شاخصه‌ی ناسیونالیستی عصر پهلوی اول که در وجوه باستان‌گرایی، ایران‌گرایی، میهن‌پرستی و شاه‌دوستی نمود یافت، کتاب‌های درسی تاریخ دوره‌ی ابتدایی را تحت تأثیر قرار داد. این امر، از رابطه‌ی بین قدرت و دانش حکایت می‌کرد. قدرتی که چند و چون دانش زمانه را تعیین می‌نمود. از این رو، از ویژگی‌های کتاب‌های تاریخی، نه تنها باستان‌گرایی، بلکه ایران‌گرایی نیز بود. در این راستا، در خصوص سلسله‌های اسلامی، تنها به آنهایی توجه شده است که به تحکیم مرزها و کوشش در گسترش دامنه‌ی قلمرو خود پرداخته و با دشمنان مختلف به مقابله برخاسته بودند. بدون تردید، طرز نگرش این نویسندگان در گزینش مطالبشان با اهداف مورد نظر حاکمیت وقت همسو بوده است.

فضایی که پس از تشکیل سلطنت پهلوی در ایران به وجود آمد، و توجهی که به درس تاریخ مبذول شد، به تدریج بر شمار نویسندگان این گونه کتاب‌ها و مطالب درسی افزود؛ و اگر تا پیش از برپایی حکومت پهلوی، برجسته‌ترین مؤلفان کتاب‌های درسی تاریخ، افراد نام‌آوری همچون محمدعلی فروغی و عباس اقبال آشتیانی بودند؛ پس از آن کسان دیگری، مانند رشید یاسمی، خسرو پور، عزت پور، مجذزاده‌ی صهبا، حسین فرهودی، نصرالله فلسفی و شیانی هم به جمع آنان پیوستند، و برخی از ایشان، تنها به نوشتن کتاب‌های تاریخ مقطع دبیرستان می‌پرداختند. گفتمان باستان‌گرایی و وطن‌گرایی از سال‌های نخست سلطنت پهلوی، بر اساس همان تقسیم‌بندی دوره‌ای در کتاب‌های درسی مشهود است، و گفتمان شاه‌محوری، پیش از پایان دوره‌ی اول، در پیوند با دو گفتمان، دیگر فرصت بروز یافت. این مثلث گفتمانی تا پایان سلطنت رضاشاه، کلیه‌ی کتاب‌های تاریخ را در بر گرفت. توجه به شاهان دوران باستان به گونه‌ای بود که حتی از آنان به عنوان «ستاره‌های درخشان عالم» یاد می‌کردند (حکمت، ۱۳۱۳: ۲، ۲۲۱).

مطالب کتاب‌های درسی تاریخ به گونه‌ای تنظیم شده بود که ذهن اطفال از همان آغاز، با توضیحات مفصل درگیر نشود و به ویژه سعی بر آن بود که کتاب‌های سال‌های پایین‌تر، تلفیقی از موضوع‌های اساطیری و رویدادهای تاریخ سیاسی باشد.

در بین آثار نویسندگان جنبه‌ی باستان‌گرایی و ایران‌گرایی محمدعلی فروغی تأمل بر انگیز است. او به عنوان یکی از برجسته‌ترین نویسندگان کتاب‌های تاریخ این عصر موثرترین راه‌هویت-بخشی به کشور و جامعه را نگارش و آموزش کتاب‌های تاریخی می‌داند. وی، در همین راستا، قدمت‌گرایی‌های وطن‌خواهانه‌ی ایرانیان را، با اتکا به اندیشه‌ی زرتشتیان که آنان را نیاکان ما قلمداد می‌کند، به سه هزار سال پیش می‌رساند و اعتقادات آنان را به دین زرتشت و خط و زبانشان را می‌ستاید (فروغی، ۱۳۰۷: ۲-۴). این امر، در واقع تلاش فروغی و سایر مؤلفان همفکر او را برای برجسته‌سازی گذشته‌ی ایران و برشمردن عظمت کشور در دوره‌ی پیش از پذیرش اسلام، نشان می‌دهد.

نژاد نیز مقوله‌ی مهمی است که در کتاب‌های درسی دوره‌های ابتدایی و دبیرستانی صفحاتی را به خود اختصاص داده است. در این کتاب‌ها، از چهار نژاد سفید، سرخ، زرد و سیاه نام برده شده است. بر اساس این متن‌ها، مبنای دسته‌بندی نژادی مواردی از قبیل تفاوت‌های ظاهری، همچون رنگ پوست و مو، شکل صورت و بینی، قرار گرفته، و محل سکونت هر یک متمایز از دیگری دانسته شده است. به عنوان نمونه سکونت‌گاه نژاد سفید، اروپا و آفریقای شمالی و آسیای غربی و جنوب غربی آمریکا و اقیانوسیه بیان شده است و اظهار کرده اند که یکی از دسته‌های نژاد سفید آریاها بوده اند، و ایرانیان را جزو این دسته و نژاد به شمار آورده‌اند (اقبال، ۱۳۴۴ ق، ۲-۳).

بر پایه‌ی این گونه‌ی متن‌ها، که البته با نوعی اغراق همراه‌اند، نژاد سفید از سایر نژادها باهوش‌تر و متمدن‌تر (شیبانی و دیگران، ۱۳۱۸: ۲)، و سیاه‌پوستان وحشی و بدون تمدن شناخته شده‌اند. ایرانیان هم، در این متون، باهوش‌تر، و از نظر اجتماعی بالاتر و ارشدتر از دیگران معرفی شده و گفته‌اند تنها این نژاد بوده که در اثر هوش و استعداد خود، قدرت برتری و به دست آوردن خوشبختی را یافته است. این گونه مطالب، متأثر از اندیشه‌ی ملی‌گرایی آمیخته با نوعی تعصب نژادی بود و در راستای ایدئولوژی ناسیونالیسم حاکمیت قرار می‌گرفت.

کتاب تاریخ نوشته ی رمزی، مطالب کوتاهی از پیشدادیان و کیانیان، سپس اشکانیان، ساسانیان و سلسله‌های دوران اسلامی را تا سلطنت پهلوی در بر می‌گرفت (رمزی، ۱۳۰۷).
 از جمله ویژگی‌های متن یاد شده، ضمن موجز بودن آن، توجه به خدمات برخی شاهان، با استفاده از واژه‌ی وطن، آن هم به کرات، است (همان، ۳۹، ۲۷، ۱۴). انوشیروان، یعقوب لیث و ملکشاه سلجوقی جزو بزرگترین پادشاهان ایران معرفی شده‌اند که در زمان آنان مملکت به متعهدارجه ی پیشرفت خویش رسیده است (همان: ۱۹، ۱۴، ۷). در این کتاب ترقی کشور در گرو ایجاد امنیت و بیرون راندن دشمنان توسط شاهان، تلقی شده و در قالب خدمت به میهن به حساب آمده است (همان جا). همچنین به مقام وطن بسیار ارجح نهاده شده و همه ی خدمات مهم و شایسته برای آن، ذکر گردیده، و به ویژه این گونه به بیان آمده که بالاترین شخص مملکت (شاه) برای حفظ و حراست از آن، اقدامات فراوان انجام داده؛ و این کار به سبب حب وطن صورت پذیرفته است. مهم‌تر این که گونه‌ای پیوند و آمیختگی بین شاه و وطن ارائه شده که آغاز تدریجی و آرام شکل‌گیری حس میهن‌دوستی به همراه شاه‌دوستی در ذهن کودکان بوده است. برای نمونه، در مورد شاه عباس یکم چنین می‌خوانیم: «او {بسیار دادگستر بود و به وطن ما خیلی خدمت کرد و اجانب را از ایران بیرون کرد و مملکت ایران را امن و وسعت {بخشید و} وطن ما را به حد کمال رسانید» (همان، ۲۷).

افزون بر آن، در این متن، برجسته کردن اقدامات رضاشاه با اتصال و شبیه‌سازی آنها به اقدامات پادشاهان گذشته ی ایران، به گونه‌ای در ذهن دانش‌آموز القا شده که رضاشاه پهلوی نیز مانند پادشاهان گذشته، وطن را امنیت بخشید و از این رو، شایسته ی تکریم و دوست داشتن بوده است. بدین سان، رضاشاه به عنوان «نابغه ای فوق‌العاده» معرفی می‌شد که از زمان کودکی «آثار رشادت» از خود بروز می‌داده و مبنای وارد شدنش به قشون، خدمت به وطن بوده، و وی «اسباب سعادت ملت» را با پایان دادن به هرج و مرج و ملوک‌الطوایفی، فراهم ساخته است (همان: ۳۸-۴۲).

کتاب تاریخ سوم ابتدایی نوشته ی قویم در سال ۱۳۰۷، نقشه‌ای از فلات ایران ارائه می‌کرد و از همان آغاز حب وطن را آموزش می‌داد. این کتاب، از وطن چنین تعبیری به دست داده است

«وطن سرزمینی است که انسان در آنجا زاییده شده و مرز و بوم نیاکانش باشد و بر همه کس لازم است که وطن خود را دوست داشته باشد و در آبادی آن بکوشد» (قویم، ۱۳۰۷: ۳)؛ و در پاسخ به اینکه وطن کجاست، اظهار می‌دارد: «وطن عزیز ما کشور دلگشای ایران است» که در جنوب غرب آسیا واقع شده و برتری آن به علت معتدل بودن آب و هوا و وفور نعمت و محصولاتش آن است (همان جا).

بر اساس نوشته ی یاد شده یکی از وظایف حتمی هر فرد، دوست داشتن زادگاه و مکان آبا و اجدادی اوست. در عین حال، این توصیف، آغاز آموزش تدریجی برای ایجاد حس میهن دوستی در ذهن طفل محسوب می‌شد. ضمن اینکه، نوعی احساس مسئولیت را نیز در قبال میهن، به کودک القا می‌کرد. به علاوه در این متن، به منظور ارائه ی تصویر روشن تری از مفاهیم و رویدادهای تاریخی، از اصطلاحات و نقشه های جغرافیایی استفاده شده، چنان که عظمت تاریخی ایران در گذشته (عمدتاً در دوران باستان) با گستردگی مرزهایش نمایان گشته که مقصود از آن، ایجاد حس غرور ملی در ذهن دانش آموز بوده است (صدیق، ۱۳۱۴: ۳، ش ۱۶۲۱، ۳). در همین راستا، یکی از نویسندگان توضیح می‌دهد که مرزهای ایران در گذشته، از شرق به رود سند و جیحون، و از غرب به دجله می‌رسیده، و به ویژه، به وسعت مرزهای ایران در عصر ساسانی اشاره می‌کند و این دوره را «بهترین اوقات تاریخ ایران» (قویم، همان، ۳۱) می‌داند.

همان گونه که بیان شد، رویکرد سایر نویسندگان کتاب‌های درسی تاریخ در سطوح مختلف تحصیلی، به ویژه در خصوص شاهان عصر باستان، رویکردی گزینشی است. توجه آنان بیشتر به شرح اقدامات شاهانی همچون کوروش و داریوش از دوره ی هخامنشی، و اردشیر بابکان و انوشیروان متعلق به عصر ساسانی، است.

نکته ی شایان توجه دیگر به موضوع دین مربوط می‌شود. در این مورد، ایرانیان قدیم را معتقدان به دین زرتشتی، و ایرانیان جدید را پیروان دین اسلام معرفی می‌کند؛ البته با دیدگاهی برگرفته از ناسیونالیسم باستان گرا، یکی از افتخارات ایرانیان را داشتن نیاکانی زرتشتی بر می‌شمارد و ضمن ترسیم نمودن نماد فروهر، آن را «نیاکان ما» که چراغ هدایت روح انسانی است به حساب می‌آورد (فروغی، همان، ۴؛ قویم، همان، ۶). با ارائه مفاهیم اصلی دین زرتشت، یعنی چهار

عنصر آب، خاک، آتش و باد (فروغی، همان، ۴؛ قویم، همان، ۶)، آب و خاک به معنای وطن تلقی می شود که تقدس و ستایش آنها در نزد ایرانیان پیشینه ای چند هزار ساله دارد.

مؤلفان کتاب های درسی تاریخ با داشتن اندیشه ی ناسیونالیسم باستان گرای این دوران، برای شناساندن گذشته ی ایران از تمامی عناصر فرهنگی عصر باستان، خواه دین و خواه سیاست، بهره می گرفتند تا بتوانند میهن پرستی و غرور ملی را ایجاد کنند و افزایش دهند؛ در حالی که پیگیری این امر از سوی آنان، با طرح هویت ملی پیوند مستقیم داشت.

همچنین، در برخی از کتاب های درسی تاریخ ابتدایی، بخشی را به تعریف تاریخ و لزوم مطالعه و بهره مندی از سود مندی های آن اختصاص داده بودند. تاریخ در این کتاب ها به ذکر رخداد های ایران در دوران باستان منحصر می شود. بر همین اساس، آمده است: «بر ماست که بر وقایع ایران، که وطن عزیز ماست، آشنا شده و به گذشته ی با شرافت ایرانیان باستان، که نیاکان ما، هستند پی ببریم. این مقصود به وسیله ی تاریخ حاصل می شود» (قویم، ۸)

آنچه در باره ی سلسله های دوران اسلامی ارائه شده، بیان احیای شعائر ملی و گسترش مرز هاست. از همین رو، سامانیان را زنده کننده ی آیین های باستانی (که در روزگار استیلای عرب از بین رفته بود) می شناختند (همان، ۳۴) و سلجوقیان را به سبب رساندن قلمرو ایران به حدود دوره ی ساسانیان، با عظمت می خواندند (همان، ۳۷) و نادرشاه را از شاهنشاهان سترگ ایران و کشور گشای نامی دنیا معرفی می کردند (همان، ۵۱). این گونه سخنان همگی از اندیشه ی باستان گرایی مولفان یاد شده حکایت می کند.

تاریخ نویسی از دید رشید یاسمی

همان گونه که بیان شد، از سال ۱۳۰۸ به بعد، بنا به پیشنهاد وزیر معارف وقت، یحیی قراگوزلو، آموزش درس تاریخ کلاس های دوم تا چهارم ابتدایی با استفاده از کتاب *ابتدایی صورت* می گرفت، و تمامی جنبه های باستان گرایی، ایران گرایی و وطن محوری در این کتاب ها ملحوظ شده بود. دانش آموزان نیز از خلال مطالب یاد شده هم با تاریخ و جغرافیای ایران وهم با اشعار شعرای این سرزمین آشنا می شدند. نکته ی در خور تأمل این است که محتوای مطالب

تحریر شده همسو بایکدیگر بود و شمارصفحات کتاب ها نیز در سال های بالاتر رو به افزایش می‌نهاد. کتاب درسی تاریخ به صورت مستقل به دو سال پایانی دوره ی ابتدایی مربوط می شد. در سالی که ذکر آن رفت، وزیر معارف وقت، به غلامرضا رشیدیاسمی پیشنهاد نمود یک کتاب درسی تاریخ برای سال‌های پنجم و ششم ابتدایی بنویسد (رشیدیاسمی، ۱۳۱۵: ۲). این کتاب نسبت به کتاب‌های سطوح پایین‌تر، مفصل‌تر بود و از دوره‌ی ماد تا سلطنت رضاشاه را در بر می گرفت. اندیشه‌ی ناسیونالیسم باستان‌گرایی نویسنده ی مذکور، درهنگام توصیف و تمجیدی که از پادشاهان باستانی عرضه می‌کند، و با بهره‌گیری از واژگانی خاص مجال بروز و ظهور یافته است. در همین راستا، توجه و تأکید نسبت به دوران باستان با همان گزینشی در باب شاهان هخامنشی و ساسانی به عمل آمده است، که پیش از این ذکر آن رفت. برای نمونه، کوروش از «مردان بزرگ عالم» معرفی شده و حدود قلمرو او، که در اندیشه‌ی کسی نمی‌گنجید، از یک سو تا آسیای صغیر، و از سوی دیگر تا ممالک شرقی، امتداد داشته است و با ارائه‌ی صفاتی همچون دلیری، کاردانی، و رفتار داد‌گرانه با ملل مغلوب، او را ستوده اند (همان، ۴).

همچنین، زمان پادشاهی اردشیر بابکان در عصر ساسانی را به عنوان دوره ی رواج مجدد آداب و رسوم ایرانیان شناسانده و دشمن بزرگ ایران را روم دانسته است که اردشیر زمینه‌ی شکست آن را فراهم آورد و «جهان‌داری و رعیت‌پروری» و «نصایح‌گرانبها و صرف وقت او» را در نگارش کتاب‌هایی در آیین پادشاهی و اخلاق خسروان، به مثابه سرمشق پادشاهان قرار داده است. به علاوه رشیدیاسمی برای تأیید صفات و ویژگی‌های برخی از پادشاهان و طرح برتری آنان، به اشعار شاهنامه متوسل شده و از آنها استمداد گرفته است (همان، ۲۵).

رشیدیاسمی در مورد پادشاهی شاپور دوم می‌نویسد: «کشور ایران را به منتهای عظمت و شکوه رسانید و افتخارات سابق را تجدید کرد.» او سیاست جنگی این پادشاه را در برابر حمله‌های اعراب به جنوب ایران ارج می‌نهد، در حالی که از اعراب به عنوان گروه «وحشی» نام می‌برد (همان ۲۷) که همین امر نشانه‌ی دیدگاه ضد عرب اوست.

او همچنین صفحاتی را به نگارش وقایع زمان پادشاهی انوشیروان اختصاص داده است و رفع اغتشاش های پس از قیام مزدک و فراهم آوردن وسایل آسایش مردم را موجب آن دانسته که به پادشاه مذکور لقب عادل بدهند (همان، ۳۳).

افزون بر آن، وی جنگ‌های انوشیروان را از یک سو با ژوستینیان امپراتور روم، که در برابر او «عاجز» قلمداد شده است، و از سوی دیگر نبرد با هفتالیان، و در مجموع، شکست دشمنان غرب و شرق را، علل آن دانسته تا وی در کار جهان گیری، و جهان داری به گونه ای معروف گردد که پادشاهان شرق و غرب کمتر نظیر او را دیده بودند. (همان، ۳۶).

هدف رشیدیاسمی از مطرح ساختن جنگ‌های انوشیروان، برتر دانستن شاهان ساسانی نسبت به فرمانروایان پر قدرت آن زمان از طریق شکست دادن ایشان است. او از واژگانی نظیر «شاهنشاه ایران» بهره برده، که نوع نگاه او را از حال به گذشته می‌رساند و با ارائه‌ی نقشه، قلمرو ایران، و مهم‌تر از آن، گستردگی اراضی تحت پادشاهی ساسانیان را نشان می‌دهد. تمامی این موارد گونه‌ای غرور ملی را در ذهن متعلم، از گذشته‌ی ایران ایجاد می‌نمود. وی همچنین در مورد انوشیروان می‌نویسد: «این شهریار نزد ما ایرانیان محبوب و محترم است و به نام نامی او مباحثات می‌کنیم» (همان، ۳۳).

بدون شک، در ذهن کودک چنین طرز تلقی نقش می‌بست که کسی که کشور را از دست بیگانگان برهاند و تسلیم نشود و مرزها را از یک سو به رود سند، و از سوی دیگر به دریای مدیترانه برساند و ایجاد امنیت کند، اقدام خارق‌العاده‌ای انجام داده و شایسته‌ی ستایش و مباحثات است، و بدون تردید، چنین آموزش دیده‌ای، حال را با گذشته منطبق می‌ساخت و رضاشاه را با شاهان ساسانی در یک راستا قرار می‌داد. از این رو، در این متن، اهمیت شاه از یک سو به سبب مبارزه اش با دشمنانی که مرزها را تهدید می‌کردند و از سوی دیگر به علت برخوردش با دشمنان داخلی که کشور را در معرض آسیب قرار می‌دادند، بسیار برجسته عرضه شده است و جهت نگارش آن به سمت و سوی شایستگی شاه به منظور پرستیدن وی می‌رفت؛ و پیوستگی آن به زمان مورد نظر بر افتخار نمودن به او می‌افزود و ایدئولوژی ناسیونالیسم حاکمیت وقت، تأثیر

خود را بر فکر و ذهن دانش آموز به جا می گذاشت، تا از او علاوه بر یک میهن دوست، فردی شاه-پرست نیز بسازد.

گزینشی که قبلاً از آن سخن به میان آمد، در این متن ملحوظ افتاده است. هدف و منظور از این گزینش عمدتاً شرح حال شاهانی بود که بتوان از طریق عرضه ی جهان گشایی‌های آنان، برتر بودن ایران در سده های گذشته را به کودک یادآور شد. به همین منظور با دیدگاهی عرب‌ستیزانه، عامل اضمحلال ایران را هجوم اعراب می دانستند و در صورت ایستادگی شاهان در برابر آنان، شرح آن را لازم می شمردند. به همین دلیل در مورد یعقوب لیث این گونه می خوانیم: «یعقوب در دوازده سال سلطنت خود قسمت بزرگی از ایران را از دست عمال خلیفه آزاد کرد و به ایرانیان ثابت کرد که با همت بلند می توان از پستی به بلندی رسید و دشمنان مملکت را برانداخت» (همان، ۱۳۱۷: ۷۵، چاپ ۱۱).

در این متن، شکست‌ها نیز چنان با آب و تاب ذکر شده که گویی بیان رشادت و پیروزی است تا جین و پذیرش سلطه ی دشمن. برای فهم بیشتر، مطلبی که در خصوص جنگ چالدران بین شاه اسماعیل یکم و سلطان سلیم عثمانی نوشته شده، شایسته ی توجه است: «در دشت چالدران نزدیک خوی میان لشکر عثمانی و ایران جنگ افتاد و شاه اسماعیل یکم شجاعت و جلادت بزرگی آشکار کرد، با شمشیر برهنه بر سپاه عثمانی حمله کرد و صف آن‌ها را از هم دریده، خود را به توپخانه رسانید و زنجیر توپ را با شمشیر پاره کرد و چند توپچی را گردن زد؛ اما چون عثمانی‌ها با توپ و تفنگ جنگ کردند و ایران هنوز اسلحه ی آتشین نداشت، اسماعیل شکست خورد و سلطان سلیم عثمانی وارد تبریز شد، لیکن چند روز بعد مجبور به بازگشت شد» (همان، ۱۱۹).

از دید رشیدیاسمی، شاه عباس اول بزرگ‌ترین پادشاه دوره ی اسلامی است که در جهان گیری و جهان داری همچون داریوش کبیر و انوشیروان عادل قلمداد شده است (همان، ۱۲۲). همچنین این نویسنده معتقد است نام نادرشاه باید در ردیف جهان گشایان عظیم‌الشان عالم ثبت گردد، چرا که سرحدات ایران را به حدود باستانی آن رسانیده است (همان، ۱۳۶).

رشیدیاسمی تصویری از رضاشاه عرضه می کند که هم شخصیتی خودکوش است، و هم به اندیشه ی میهن پرستان ارج می گذارد، و دلیل پیشرفت کشور را نیز همین امر دانسته است.

نویسنده در این راستا، ضمن برشمردن اصلاحات رضاشاه در زمینه‌های مختلف، تأسیس نظام وظیفه را موجب تغییری بزرگ در اخلاق ایرانی‌ها و پایانی بر ضعف‌های آن می‌داند که در سده‌ی اخیر بر آنان حادث شده است. و از این رو، و برپایی نظام وظیفه‌ی عمومی را گونه‌ای تلاش برای به دست آوردن نیروی باستانی و قوای پهلوانی به منظور آماده شدن در راستای دفاع از میهن برشمرده است، و از سوم اسفند به عنوان روزی یاد کرده که استقلال و قدرت و آبادی ایران از آن زمان آغاز شده و داشته‌ها را از برکت این روز دانسته است. (همان، ۱۵۶).

در این متن، قداست‌بخشی به رضاشاه، به همراه طرح شخصیتی فره‌مندانه (کارزمایی) از او، با تفکر برانگیخته شدن از سوی خداوند، به حد اعلا رسیده است. او فرزندی توانا، خیرخواه و دلیر معرفی شده که خرابی‌ها را به آبادانی تبدیل کرده و به ایران سربلندی بخشیده، و عدم وجود او برابر با معدوم شدن ایران و ایرانی معرفی به شمار رفته است (همان، ۱۵۴). اوج اولویت دادن به شاه و سپاس و ستایش از او و سپس، تمنای ابراز حب میهن از دانش‌آموزان، در جمله‌های زیر، این-گونه جلوه می‌کند: «از این مختصر که به نگارش آمد و صد برابر آن ناگفته بود {مانند} جوانان هوشمند درمی‌یابند که این شاهنشاه توانا چه حقی بر خرد و بزرگ ایرانیان دارد و چگونه قدردانی از خدماتش به کشور باستانی ایران می‌کند، برهر فردی واجب است. سپاسگزاری از او تنها به گفتن و نوشتن نیست، بلکه باید ازدل و جان دستوره‌های او را به کار بست و از پی او در خدمت مملکت قدم برداشت، وظیفه خود را به انجام رسانید» (همان، ۱۶۰).

با بررسی مقایسه‌ای محتوای این متن بر اساس چاپ و انتشار آن در سال‌های ۱۳۰۹، ۱۳۱۵ و ۱۳۱۷ خورشیدی، ضمن این که می‌توان دیدگاه باستان‌گرای مؤلف را به وضوح در یافت، هم چنین نشان داده می‌شود که حاکمیت چگونه دانش مورد نیاز خویش را تولید می‌کند. از آنجا که روح حاکم بر نظام پهلوی احیای گذشته‌ی باستانی بود، هر چه به پایان روزگار سلطنت رضاشاه نزدیک می‌شویم، این روند رو به ازدیاد نهاد و بر شدت گرایش‌های باستانی در قالب میهن‌دوستی با محوریت شاه (شاه‌پرستی)، افزوده شده است. بیشتر شدن شمار صفحات متن مذکور، در موضوع تاریخ باستان، از ۳۹ صفحه در سال ۱۳۰۹، به ۵۳ صفحه در سال ۱۳۱۷، اختصاص صفحه‌ای به توصیف رضاشاه به عنوان منجی کشور در سال ۱۳۰۸، و ارائه‌ی مطالبی

در ۵ صفحه در سال ۱۳۱۷ که به وی قداست می بخشید و از او چهره ای فره مندانه (کاریزمایی) ترسیم می کند، از دلایل اثبات این مدعاست.

نتیجه گیری

همان گونه که بیان شد، ناسیونالیسم این روزگاران به شکل های باستان گرایی، شاه پرستی و میهن دوستی در کتاب های تاریخ تبلور و نمود یافت. اختصاص صفحات بیشتر به شرح تاریخ ایران باستان و برجسته سازی این دوران با تمجید از پادشاهان و ذکر صفات آنان، به خصوص توجه به گستردگی مرزها که به منظور ارائه ای گذشته ای پرافتخار از ایران صورت می گرفت، از جمله ویژگی های کتاب های درسی تاریخ بوده است. اهمیت دادن به نژاد آریایی و ایجاد حس برتری نژادی با ذکر افتخارات آریایی و تاکید بر تفوق نژاد سفید در کتاب های تاریخی، بازتابی از تفکر باستان گرای حاکمیت محسوب می شود.

پیوند بین میهن دوستی با شاه پرستی و باستان گرایی، به این مفهوم که میهن دوست باید شاه-پرست نیز باشد، در متن کتاب های تاریخی تعبیه شد و نسبت دادن ویژگی های فره مندی (کاریزمایی) به رضاشاه و قداست بخشی به وی همچون نجات دهنده ی کشور و برانگیخته شدن از سوی خداوند، به منظور اعتباردهی و مشروعیت بخشی به حاکمیت پهلوی همه در همین راستا عرضه شد.

بدل توجه به نگارش کتاب های درسی تاریخ از سوی تحصیل کردگان، نشانه ی تأثیر پذیری از شرایط سیاسی- اجتماعی این دوره ی معین و در همان حال انتشار و رشد افکار ناسیونالیستی بوده است.

منابع و ماخذ

- آدمیت، فریدون، (۱۳۵۷) / *اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی*، تهران، انتشارات پیام.
- آشوری، داریوش، (۱۳۷۶) *ما و مدرنیت*، چاپ اول، تهران، موسسه فرهنگی صراط.
- آشوری، داریوش، (۱۳۷۹) *دانشنامه سیاسی*، چاپ ششم، تهران، انتشارات مروارید.

افشار، آلجای، (آذر ماه ۱۳۰۲) «معارف در ایران»، مجله ایرانشهر، سال دوم، شماره سوم.
افشار، محمود، (۱۳۰۴) «مطلوب ما وحدت ملی ایران»، مجله آینده، سال نخستین، شماره اول، جلد اول.

الکشال، رابرت و دیگران، (۱۳۷۵) مقدمه ای بر ایدئولوژی های سیاسی، ترجمه م. قاید، چاپ اول، تهران، نشر مرکز.

اقبال، عباس، (۱۳۰۴ ش) دوره تاریخ عمومی، چاپ سوم، بی جا، بی نا.
اقبال، عباس، (۱۳۴۴ ق) دوره مختصر تاریخ ایران پنجم و ششم ابتدایی، چاپ دوم، طهران، مطبعه سعادت.

اکبری، محمدعلی، (۱۳۸۴) تبارشناسی هویت جدید ایرانی، چاپ نخست، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

روزنامه اختر، (۱۲۹۴) ۲۱ صفر، سال سوم.
بارکلی، گلن جی، (۱۳۶۹) ناسیونالیسم قرن بیستم، ترجمه: یونس شکرخواه، تهران، انتشارات سفیر.

بهروز، ذبیح، (۱۳۱۳) زبان ایران فارسی یا عربی، بی جا، چاپخانه مهر.
بیرو، آلن، (۱۳۶۶) فرهنگ علوم اجتماعی، ترجمه: دکتر باقر ساروخانی، تهران، انتشارات کیهان.
بیگدلو، رضا، (۱۳۸۰) باستانگرایی در تاریخ معاصر ایران، چاپ اول، تهران، نشر مرکز.
توکللی طوقی، محمد، (۱۳۸۲) تجدیدبومی و بازاندیشی تاریخ، چاپ اول، تهران، نشر تاریخ ایران.
جلال الدین میرزای قاجار، (۱۲۸۵ ق) نامه خسروان، چاپ سنگی، ج اول، طهران.
حکمت، علی اصغر، (خرداد ۱۳۱۳) «در دبیرستان مختلط آرامنه»، روزنامه اطلاعات، سال هشتم، شماره ۲۲۱۱.

رشید یاسمی، غلامرضا، (۱۳۰۶) «ادبیات ملی»، مجله آینده، ج دوم، شماره نهم.
رشید یاسمی، غلامرضا، (۱۳۱۵) تاریخ ایران سال پنجم و ششم ابتدایی، چاپ هفتم، تهران، چاپخانه شرکت مطبوعات.

رشید یاسمی، غلامرضا، (۱۳۱۷) *تاریخ ایران سال پنجم و ششم ابتدایی*، چاپ یازدهم، تهران، چاپخانه شرکت مطبوعات.

رمزی، میرزا سید حسین، (۱۳۰۷) *تاریخ مقدماتی ایران*، تهران، چاپ کتابخانه علمیه اسلامیه. *روزنامه تربیت*، (۱۳۱۸)، ش ۲۰۵.

سرنا، کارلا، (۱۳۶۲)، *آدمها و آیینها در ایران: سفرنامه مادام کارلا سرنا*، ترجمه: علی اصغر سعیدی، تهران، انتشارات زوار.

سازمان اسناد ملی ایران، سندشماره ۲۹۱۰۰۳۵۷۳.

شیبانی، عبدالحسین و دیگران، (۱۳۱۸) *کتاب تاریخ*، تهران، چاپخانه بانک ملی ایران.

صحیحی، حبیب‌اله، (۱۳۲۰) *دستور آموزش*، تهران، چاپ فاروس.

صفت گل، منصور، (۱۳۷۹) «تاریخ نویسی درسی در ایران از دارالفنون تا بر افتادن فرمانروایی قاجاران»، *مجله دانشگاه انقلاب*.

صدیق، عیسی، (فروردین ۱۳۱۴) «ملیت و تأثیر آن در معارف ایران»، *روزنامه تجدد ایران*، سال هشتم، شماره ۱۶۲۱.

طالبوف، عبدالرحیم، (۱۳۵۶) *کتاب احمد*، با مقدمه و حواشی باقر مومنی. بی‌جا، بی‌نا.

طالبوف، عبدالرحیم، (بی‌تا) *مسائل الحیات*، با مقدمه و حواشی باقر مومنی. بی‌جا، بی‌نا.

فروغی، محمدحسین، محمدعلی فروغی، (۱۳۱۸ ق) *کتاب دوره ابتدایی از تاریخ عالم*.

فروغی، محمدعلی، (۱۳۲۷ ق) *تاریخ ملل قدیم مشرق*، چاپ دوم، طهران، کتابخانه‌ی شرکت اسلامیه.

فروغی، محمدعلی، (۱۳۲۹ هـ-ق) *دوره مختصر تاریخ ایران*، چاپ دوم، بمبئی، مطبعه مظفری.

فروغی، محمدعلی، (۱۳۰۷)، *تاریخ مختصر ایران*، چاپ هفتم، تهران، مطبعه مرکزی.

فروغی، محمدعلی، (بهمن ۱۳۱۲)، «مقام ارجمند فردوسی»، *مجله ارمغان*، سال چهاردهم، شماره ۱۱۴.

فصیحی، سیمین، (۱۳۷۲) *زیان‌های اصلی تاریخ‌نگاری در دوران پهلوی*، چاپ اول، مشهد، انتشارات نوند.

- قویم، امیر علی خان، (۱۳۰۷) تاریخ سوم و چهارم ابتدایی، تهران، مطبعه ترقی.
- کاتم، ریچارد، (۱۳۷۱) ناسیونالیسم در ایران، ترجمه: فرشته سرلک، چاپ اول، تهران، نشر گفتار.
- کاظم زاده ایرانشهر، حسین، (۱۳۰۲) «ملیت و روح ملی ایران»، مجله ایرانشهر، سال دوم، شماره چهارم.
- کاظم زاده ایرانشهر، حسین، (۱۳۰۳) «معارف و ارکان سه گانه آن»، مجله ایرانشهر، سال دوم، شماره هشتم.
- کاظم زاده ایرانشهر، حسین، (۱۳۰۵) «سرآمدان ایران»، مجله ایرانشهر، سال پنجم، شماره پنجم.
- کاظمی، پرویز، (۱۳۰۲) «چگونه رسوم ملی ایران از بین می رود»، مجله نامه فرنگستان، سال اول، شماره ۱۱ و ۱۲.
- گیدنز، آنتونی، (۱۳۷۶) جامعه شناسی، ترجمه ی منوچهر صبوری، تهران، نشر نی.
- مسعود الملک، محمد علی، (۱۳۳۶ ق) عبرة الناظرین (نسخه خطی، تصحیح زهرا حامدی، ج پنجم، تهران، انتشارات فرزانه روز (زیر چاپ).
- مشفق کاظمی، مرتضی، (۱۳۰۳) «عدم امکان انقلاب با اوضاع فعلی - لزوم ظهور دیکتاتور، دیکتاتور عالم جدی» مجله نامه فرنگستان، برلین، سال اول، شماره اول.
- نفیسی، سعید، (۱۳۴۵) تاریخ معاصر ایران، تهران، کتابفروشی فروغی.